



119

Vol. 31
Summer 2022
P.P: 153-182

Research Paper

Received:
2021-04-24
Revised:
2021-07-10
Accepted:
2022-10-03
Published:
2022-10-09

ISSN: 1025-5087
E-ISSN: 2654-4971



The Effect of Forming Multilateral Security Agreements between Neighbors against the Islamic Republic of Iran

Sirous Hajizadeh^{1*}

Abstract

Always in the formation of the security-defense pact, such as; The structure of the international system, security needs, and political orientations are influential. In this connection, factors such as; Military power, international structures, understanding of the threat, goals of the defense pact, solidarity and cohesion among the members, and finally the common threat are effective in the application of a defense pact. In this regard, one of the most important concerns of the Islamic Republic in the West Asian region has always been the formation of multilateral security agreements based on geopolitical threats and with a focus on hostilities against our country. This concern has been heightened by the Islamic Republic, especially after the 2011 developments and the spread of the Arab uprisings in West Asia and North Africa. In the meantime, several variables have led to the failure to form unilateral security agreements against Iran, which can be referred to the uncertainty, anarchy and instability of space in West Asia, so that to a large extent predict the next move of actors in such circumstances. Has faced minimal flexibility. Therefore, assessing the polarization of the region, the role of regional actors and the involvement of supra-regional powers in explaining the issue is of great importance. The purpose is to examine the inherent capacity of this approach in explaining the security dynamics of the region. The research method is descriptive-analytical and the data collection method is library.

Keywords: Security Treaties; Regional Polarizations; Regional Actors; Trans-Regional Actors; 2011 Developments In The Arab World.

*Corresponding author: Assistant Professor, Imam Hossein University, Tehran, Iran

Syrus.h@yahoo.com

DOR: 20.1001.1.10255087.1401.31.2.6.5





تأثیر شکل‌گیری پیمان‌های امنیتی چندجانبه میان همسایگان در تقابل با جمهوری اسلامی ایران

سیروس حاجی زاده^۱

چکیده

همواره در شکل‌گیری پیمان امنیتی - دفاعی، مواردی چون ساختار نظام بین‌الملل، نیازهای امنیتی و جهت‌گیری‌های سیاسی مؤثرند. در این پیوند عواملی نظیر قدرت نظامی، ساختارهای بین‌المللی، درک از تهدید، اهداف پیمان دفاعی، همبستگی و انسجام میان اعضا و نهایتاً تهدید مشترک در کاربست یک پیمان دفاعی مؤثر است. در این زمینه، همواره یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های جمهوری اسلامی در منطقه غرب آسیا، شکل‌گیری پیمان‌های امنیتی چندجانبه بر مبنای ژئوپولیتیک تهدید و با محوریت تخصص علیه کشورمان بوده است. این نگرانی از سوی جمهوری اسلامی به‌خصوص پس از تحولات ۲۰۱۱ و گسترش قیام‌های عربی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا افزایش نیز یافته است. در این میان متغیرهای متعددی منجر به عدم شکل‌گیری پیمان‌های امنیتی یک‌جانبه‌ای علیه ایران شده است که می‌توان در این خصوص به عدم قطعیت، وضعیت آناژشی و بی‌ثباتی فضا در غرب آسیا اشاره کرد؛ به‌گونه‌ای که تا حدود زیادی پیش‌بینی حرکت بعدی بازیگران در چنین شرایطی را با مشکل مواجه کرده است بنابراین، ارزیابی نحوه قطب‌بندی‌های منطقه، نقش بازیگران منطقه‌ای و دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در تبیین موضوع، اهمیت فراوانی دارد. هدف از این پژوهش، بررسی میزان ظرفیت‌های ذاتی این رویکرد در تبیین پوشش‌های امنیتی منطقه است. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی و روش جمع‌آوری داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: روندهای امنیتی؛ قطب‌بندی‌های منطقه‌ای؛ بازیگران منطقه‌ای؛ بازیگران فرامنطقه‌ای؛ تحولات ۲۰۱۱ جهان عرب.



مقدمه

بررسی روندهای منطقه‌ای و بین‌المللی، بیانگر آن است که همکاری‌های منطقه‌ای معمولاً در چارچوب پیمان‌های دفاعی به نتایج مؤثر امنیتی نائل می‌شود. به‌طور کلی نشانه‌های دفاعی اهمیت ویژه‌ای برای سازمان‌دهی روابط کشورهای منطقه دارند. سطح گسترده‌ای از مناسبات ایران می‌تواند تابعی از ضرورت‌های دفاعی واحدهای سیاسی محسوب شود. چگونگی انعقاد پیمان‌های دفاعی را می‌توان به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های امنیت ملی واحدهای سیاسی دانست. کشورهایی که قدرت مازاد مؤثر یا نقش منطقه‌ای تأثیرگذار دارند، طبعاً قابلیت و آمادگی بیشتری برای سازمان‌دهی پیمان‌های دفاعی خواهند داشت. پیمان دفاعی به‌منزله شکلی از «دفاع جمعی» محسوب می‌شود. زمانی که موضوع و ضرورت دفاع جمعی مطرح می‌شود، باید ساختارهای منطقه‌ای را به‌وجود آورد که به موجب آن، کشورهای مسلمان و گروه‌های انقلابی، زمینه‌های اتحاد دفاعی بین خود را فراهم آورند. این امر عموماً بین کشورهایایی شکل خواهد گرفت که اولاً «رویکردهای سیاسی ایدئولوژیک و امنیتی» مشترکی داشته باشند؛ ثانیاً پیگیر «منافع امنیتی» همگون باشند؛ ثالثاً تهدید یا «دشمن مشترکی» را مخاطب قرار دهند. به‌طور کلی می‌توان تأکید کرد که «پیمان دفاعی» به‌منزله توافقی رسمی محسوب می‌شود که کشورها را متعهد به هماهنگ‌سازی نیروهای نظامی و هم‌چنین ساختار دفاعی خود علیه کشورها یا بازیگران مشخص می‌کند. در این روند یکی از مهم‌ترین راه‌کارهایی که برای مقابله با ایران صورت گرفت، تلاش برای خارج کردن ایران از دایره اثرگذاری منطقه‌ای بوده است که خود، نیازمند انسجام کشورهای غیرهم‌سو با ایران بود. برای دستیابی به این هدف در جریان جنگ اول خلیج فارس، سازمان شورای همکاری خلیج فارس متشکل از شش عضو، به‌دلیل دیدگاه‌های تجدیدنظرطلبانه در مقابل عراق و ایران تشکیل شد. بر این اساس نخستین گام‌ها برای شکل‌گیری روندهای امنیتی چندجانبه علیه ایران شکل گرفت. از سوی دیگر ورود بازیگران فرامنطقه‌ای به‌خصوص آمریکا در تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای و تعارض منافع این کشور با ایران، زمینه را برای کنار گذاشتن ایران از تصمیم‌گیری‌های جمعی در حوزه خاورمیانه فراهم کرد. این امر زمانی تشدید شد که روابط پرنوسان ایران و عربستان سعودی نیز به این مسأله دامن می‌زد؛ تا جایی که در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای ایران، عربستان سعودی به یکی از مهم‌ترین حامیان سیاست‌های تحریمی علیه ایران تبدیل شد؛ چراکه

انزوا و جلوگیری از مشارکت ایران در تصمیم‌گیری‌های امنیتی خاورمیانه می‌توانست بیشترین تبعات را برای ایران در پی داشته باشد.

گذشته از این، تحولات جهان عرب در سال ۲۰۱۱ نشان داد که تفاوت اساسی میان هدف‌گیری اهداف جمهوری اسلامی با برخی از بازیگران منطقه‌ای وجود دارد. بر این اساس تلاش برای گسترش حوزه نفوذ از سوی بازیگران رقیب منطقه‌ای، خاورمیانه را به محل منازعه و درگیری‌های نیابتی تبدیل کرد بنابراین، عزم منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای برای شکل‌گیری موج دوم روندهای امنیتی علیه ایران جدی‌تر شد که خود را در قالب تلاش برای شکل‌گیری ناتوی عربی و ایجاد جبهه ضدایرانی نشان داد. در این مسیر فعالیت‌های هسته‌ای ایران و موضوع توافق هسته‌ای نیز نتوانست نگرانی از آینده امنیتی منطقه‌ای را کاهش دهد و بازیگران منطقه‌ای و ایالات متحده، هم‌چنان ایران را به‌عنوان مهم‌ترین تهدید منطقه‌ای خود می‌دانند.

از سویی فرآیندهای منطقه‌ای و بین‌المللی حاکی از آن است که نمی‌توان بدون همکاری‌های منطقه‌ای و فارغ از چارچوب پیمان‌های دفاعی به نتایج مؤثر امنیتی نائل شد؛ به عبارتی سال‌هاست که پیچیدگی‌ها و دشواری‌های تأمین امنیت، دولت‌های مدرن را متقاعد کرده که یکی از بهترین راه‌کارها برای تضمین امنیت، ایجاد اتحادهای دو یا چندجانبه است؛ لذا با توجه به حساسیت‌های امنیتی خاورمیانه، این منطقه پس از اروپا و آمریکا از پیشروترین بخش‌های جهان در ایجاد پیمان‌های دفاعی شد و پیمان‌هایی چون سعدآباد، بغداد، سنتو، اتحادیه عرب، گفت‌وگوهای اتحادیه اروپا - مدیترانه و طرح همکاری استانبول، نمونه‌های تاریخی پیمان‌ها و مذاکرات دفاعی - امنیتی در منطقه بودند که با هدف تأمین امنیت مطرح شدند. اما این پیمان‌ها اکثراً در شرایط نظام دوقطبی شکل گرفتند و بیش از آنکه بازتابی از نیازهای امنیتی کشورهای منطقه باشند، حلقه‌هایی امنیتی برای سد نفوذ قطب مقابل یا ابزاری برای کسب قدرت در سطح منطقه بودند و از نبود عنصر قوام‌دهنده پیمان دفاعی؛ یعنی تهدیدات امنیتی مشترک در رنج بودند. فقدان درک مشترک از تهدید، ضعف مشروعیت سیاسی، نداشتن منابع و ظرفیت استراتژیک و استفاده ابزاری کشورها از پیمان‌های مزبور برای بیشینه‌کردن قدرت خود، سبب شد این تلاش‌ها ناکام بماند و الگوهای موفق برای پیمان‌های دفاعی نباشند. در واقع عدم موفقیت تاریخی پیمان‌های دفاعی در خاورمیانه الزاماً این معنی را ندارد که کشورهای منطقه از پیمان دفاعی به‌عنوان الگویی برای تنظیم مناسبات

امنیتی چشم‌پوشی کرده باشند، بلکه پیمان‌های دفاعی از الگوی کلاسیک مبتنی بر پیمان‌های چندجانبه، به الگویی جدید مبتنی بر پیمان‌های عمدتاً دوجانبه در حال تغییر شکل است. در واقع شرایط امروز منطقه، سبب شده که پیمان‌های جدید، عموماً برآمده از نیازهای کشورهای منطقه و در جهت پاسخ به تهدیدات آن‌ها شکل گیرد و بیش از آنکه بازتابی از رقابت‌های ابرقدرت‌ها باشد، کارکردی منطقه‌ای پیدا کند.

مبانی نظری

مجموعه‌های امنیتی و قطب‌بندی‌ها

یکی از مهم‌ترین متغیرهایی که می‌توان در زمینه روندهای امنیتی به آن توجه کرد، قطب‌بندی‌ها و شکل‌گیری مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای بوده است. خاورمیانه نشان داده که با توجه به سرعت تحولات بالایی که دارد، عمدتاً نوسان‌ها و تغییراتی را نیز در قطب‌بندی‌ها و اتحادها پذیرفته است. این مسأله تا حدود زیادی پیش‌بینی روندهای امنیتی در منطقه را نیز با دشواری همراه کرده است. دولت‌ها با توجه به نیازهای داخلی، موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی یا تحت تأثیر ساختار و عملکرد نظام بین‌الملل، جهت‌گیری‌ها و راهبردهای خاصی را به‌منظور تأمین اهداف و منافع خویش در سیاست خارجی خود اختیار می‌کنند. مهم‌ترین این راهبردها عبارت‌اند از بی‌طرفی، انزواطلبی، اتحاد و ائتلاف و عدم تعهد. در این میان راهبردهای ائتلاف‌های سیاسی و اتحادهای نظامی را حکومت‌هایی اختیار می‌کنند که معتقدند با تجهیز توانایی خود، به‌تنهایی نمی‌توانند به اهداف‌شان دست یابند، از منافع خود دفاع یا از تهدیدات احتمالی جلوگیری کنند (هالستی، ۱۳۸۰: ۱۸۰) از این رو، آنان با دولت‌های دیگری که با مسائل خارجی مشابهی دست به‌گریبانند مشارکت می‌کنند و تعهدات متقابلی را می‌پذیرند. از سوی دیگر راهبرد ائتلاف محصول نظام بین‌الملل هژمونیک است که در انواع دیگر نظام بین‌الملل عموماً صادق نیست. در واقع ائتلاف برخلاف اتحاد که سه عنصر رسمی بودن تعهد، محوریت رویکردهای نظامی و امنیتی و شمول و استمرار دارد، صرفاً به توافق دو یا چند طرف در حمایت از یکدیگر به‌منظور پیش‌برد منافع متقابل بسنده می‌کند (جاودانی مقدم، ۱۳۸۶: ۳۰). تحولات خاورمیانه نیز بازیگران منطقه‌ای را به‌صورت دائم به اتخاذ سیاست‌های اتحاد، ائتلاف و بی‌طرفی سوق می‌دهد؛ به‌صورتی که به‌علت

گسترده بودن پرونده‌های سیاسی مختلف، ممکن است بازیگری در قطب‌بندی‌های خود در یک زمینه بی طرف؛ اما در خصوص دیگری به اتحاد و ائتلاف روی آورد. این امر در نهایت قبض و بسط‌های دائمی را در منطقه ایجاد کرده است.

در خاورمیانه نیز مانند سایر مناطق جهان، مجموعه‌ای از سیاست‌های متقابل در حوزه امنیتی رخ می‌دهد که در واقع منجر به شکل‌گیری یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای شده است. به‌طور کلی، تشخیص موجودیت یک مجموعه امنیتی و فقدان موجودیت آن براساس برخی ملاک‌ها و معیارها امکان‌پذیر است که در قالب تعریفی که باری بوزان و ویور در خصوص مجموعه‌های امنیتی ارائه داده‌اند، قابل درک است. آن‌ها در مقام تعریف یک مجموعه امنیتی می‌گویند: «مجموعه‌ای از واحدها که فرایندهای امنیتی و غیرامنیتی کردن آن‌ها، به میزان پیوند درونی مستحکمی است که مشکلات امنیتی آن‌ها را نمی‌توان جدا از یکدیگر به شکل معقول تحلیل کرد» (Buzan, Weaver, 2003: 50-55). براساس تعبیر باری بوزان از مجموعه امنیتی، خاورمیانه را می‌توان یک مجموعه دانست که هرچند بسیاری از بازیگران ممکن است در برهه‌های تاریخی خاصی از سیاست بی طرفی استفاده کنند؛ اما انزوا در این منطقه جایگاهی ندارد، به‌خصوص اینکه بازیگری خود بخواد انزواطلبی را انتخاب کند. اما در عین حال تلاش برای به انزواکشاندن بازیگری از سوی دیگران مرسوم بوده است که جمهوری اسلامی ایران نیز به‌عنوان بازیگری امنیتی شده در این مجموعه امنیتی، چنین رفتاری را تجربه کرده است. با توجه به این تعریف می‌توان معیارهای وابستگی متقابل شدید امنیتی، الگوهای دوستی و دشمنی، مجاورت، وجود حداقل دو بازیگر مؤثر و استقلال نسبی را به‌عنوان ملاک‌های موجودیت یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای شناسایی کرد؛ اما از نظر باری بوزان، ساختار بنیادین هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای چهار متغیر دارد:

۱. مرز، که مجموعه امنیتی منطقه‌ای را از همسایگانش جدا می‌کند؛
۲. ساختار آنارشیک، به این معنا که مجموعه امنیتی منطقه‌ای باید از دو یا چند واحد تشکیل شده باشد؛
۳. قطب‌بندی، که پوشش دهنده توزیع قدرت در میان واحدهاست و
۴. ساخت اجتماعی، که شامل الگوهای دوستی و دشمنی میان واحدهاست (Buzan, Weaver, 2003: 60).

در این راستا، یکی از موضوعات مهم در حوزه مطالعات مجموعه امنیتی، عوامل ایجادکننده الگوی امنیتی و به بیان دیگر، روش رژیم‌های امنیتی در آن است. در این میان، اصولاً الگوهای مذکور براساس مجموعه‌ای از عوامل خاص که به ویژگی‌های ذاتی منطقه یا متغیرهای برون منطقه‌ای بستگی دارد که هرچند بومی مجموعه محسوب نمی‌شوند؛ اما به دلیل شدت اثرگذاری بخشی از عوامل مذکور محسوب می‌گردند و مهم‌ترین آن عبارت‌اند از:

(۱) قطب‌بندی درون منطقه‌ای: منظور از قطب‌بندی، شناسایی تعداد مراکز قدرت به لحاظ توانایی‌های نظامی، اقتصادی و مؤثر بودن بر فرآیندهای درون مجموعه امنیتی منطقه‌ای است (Fraizear and Ingersoll, 2010: 2). هویت و رفتار قدرت‌های منطقه‌ای می‌بایست توسط توزیع توانایی‌های قدرت در درون منطقه لحاظ شود. قطب‌بندی منطقه‌ای در مجموعه امنیتی همراه با متغیرهای الگویی، سطح انسجام بین قطب‌ها و ساختار روابط بین آن‌ها، نوع الگوی امنیتی حاکم بر مجموعه را تبیین می‌کند.

در مجموعه امنیتی خاورمیانه که می‌توان آن را مجموعه‌ای چندقطبی دانست، همواره تلاش برای تک‌قطبی کردن مجموعه از سوی برخی بازیگران انجام شده است که در نهایت، شکل‌گیری اتحاد دیگر بازیگران را به دنبال داشته است. از سوی دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده نیز از شکل‌گیری سیستمی تک‌قطبی در این مجموعه جلوگیری کرده‌اند؛ خواه اینکه بازیگر مرکز هم‌سو بوده باشد یا غیرهم‌سو. در این حالت روندهای امنیتی همواره به سوی نوعی توازن و تعادل تمایل داشته‌اند تا اینکه بازیگری هژمون شکل بگیرد. جمهوری اسلامی نیز با شروع انقلاب سال ۱۹۷۹ این حالت را تجربه کرده است و در واقع می‌توان گفت روندهای امنیتی، همواره به نوعی ایران را به عنوان بازیگری تجدیدنظرطلب از قرار گرفتن در رأس قطب‌بندی منطقه‌ای باز داشته است. بر این اساس می‌توان گفت یکی از مشخصه‌های امنیتی خاورمیانه، جلوگیری از شکل‌گیری سیستمی تک‌قطبی بوده است به خصوص اینکه ایران در رأس این قطب باشد.

(۲) هژمون و قطب‌بندی سیستمی: هژمون قدرت برتری است که به منظور تأمین منافع حیاتی خود به طور اخص و حفظ نظم سیستمی به طور اعم، در کنار برتری‌هایی در حوزه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی و سیاسی نسبت به سایر کشورها، شکل‌دهنده قطب‌بندی نظام بین‌الملل در سطح سیستمی و گام بعدی، طراحی الگوی امنیتی در مجموعه امنیتی در سطح منطقه‌ای یک

مجموعه امنیتی است. نمی‌توان سخن از روندهای امنیتی در خاورمیانه زد؛ اما نقش هژمون فرمانطقه‌ای را نادیده گرفت. آنچه از دیرباز به‌عنوان سیاست ایالات متحده در منطقه بوده، می‌تواند در سیاست مهار دوجانبه این کشور در خلال جنگ عراق و ایران تبلور یابد که بروزی از سیاست خاورمیانه‌ای این کشور در طول تاریخ مبنی بر جلوگیری از شکل‌گیری قدرت فائق منطقه‌ای بوده است. در نهایت یک تقسیم‌بندی از سوی هژمون صورت می‌گیرد که بازیگران منطقه‌ای را براساس میزان دوری یا نزدیکی به هژمون، به بازیگران مرکز و پیرامون تقسیم می‌کند. بر این اساس عربستان به‌عنوان یکی از قطب‌های هم‌سو و مخالف ایران در مرکز و ایران در پیرامون قرار می‌گیرد. بر این اساس آنچه روندهای امنیتی از ایالات متحده نشان می‌دهد، تداوم سیاست جلوگیری از هژمون قدرتمند منطقه‌ای بوده است. هرچند این کشور روابط استراتژیک خود را با عربستان از شروع فعالیت‌های نفتی عربستان آغاز کرده و متحد استراتژیک این کشور محسوب می‌شود؛ اما به این معنا نیست که ایالات متحده از برتری مطلق عربستان در منطقه حمایت می‌کند.

(۳) بر ساخت اجتماعی: ساخت اجتماعی از نظر باری بوزان، شامل الگوهای دوستی و دشمنی است. الگوی دوستی و دشمنی از سطح سیستمی وارد نمی‌شود، بلکه با ترکیبی از تاریخ، مذهب، جغرافیا و قومیت به‌صورت درونی در سطح منطقه تولید می‌شود و بر الگوی امنیتی مؤثر است (Buzan and Weaver, 2003: 53). اگر سیاست خارجی را ادامه سیاست داخلی بدانیم، آن‌گاه می‌توانیم به این موضوع اشاره کنیم که ساخت اجتماعی بازیگران، که در واقع ترکیبی از شرایط داخلی و انگاره‌های بازیگران است، می‌تواند روندهای امنیتی منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار دهد. در این خصوص تحولات اخیر سال ۲۰۱۱ نشان داد که موضوع انگاره‌ها دائماً در خاورمیانه در حال بازتولید، سرکوب و بازتولید است؛ به‌صورتی که کمتر افرادی تصور می‌کردند در شرایطی که جهان به سمت یکپارچگی و جهانی شدن حرکت می‌کند، چنین انگاره‌های رادیکالی سربرآورد. با این وجود عرصه خاورمیانه به محل منازعه برای نشان‌دادن برتری‌های تاریخی تبدیل شده است که الگوهای دوستی و دشمنی را بازتعریف کرده و مرزبندی‌های جدیدی ارائه می‌دهد. از این بُعد نیز جمهوری اسلامی به‌عنوان ساختی ناهمخوان با سیستم‌های سیاسی و اجتماعی منطقه‌ای شناخته می‌شود که تنش‌ها می‌تواند آن را با محیط به نقطه تعادل کشانده یا هزینه‌های اصطکاک با محیط پیرامونی را برای ایران افزایش دهد.

برخی از مجموعه‌های امنیتی زیرمجموعه‌هایی در محدوده خود دارند. زیرمجموعه‌ها به‌صورت پایدار همان مجموعه هستند؛ اما زیرمجموعه درون یک مجموعه بزرگ‌تر جاسازی شده است. زیرمجموعه‌ها اغلب زمانی به‌وجود می‌آید که مجموعه امنیتی، شامل تعداد زیادی دولت باشد. زیرمجموعه امنیتی خلیج‌فارس در مجموعه امنیتی غرب آسیا (خاورمیانه) می‌تواند به‌خودی‌خود؛ اما همراه با ارتباط‌های زیاد با دیگر زیرمجموعه‌های درون غرب آسیا به‌عنوان یک مجموعه امنیتی دیده شود (Fahlander, 2011: 6-7). زیرمجموعه‌های امنیتی به‌عنوان بازیگرانی که با توجه به سیاست‌های مقطعی می‌توانند جذب یا دفع شوند، حول بازیگران بزرگ‌تر شکل می‌گیرند که در این خصوص می‌توان به شورای همکاری اشاره کرد که حول بازیگری عربستان شکل گرفته است. این زیرمجموعه‌ها از طریق اتحاد و ائتلاف بر روندهای امنیتی منطقه‌ای اثرگذارند.

مجموعه امنیتی خلیج‌فارس را می‌توان زیرمجموعه‌ای از مجموعه امنیتی کلان‌تری دانست که هشت کشور ساحلی را در بر گرفته است که به‌ترتیب از سمت شمال به‌طرف جنوب عبارتند از: ایران، عراق، کویت، عربستان، بحرین، قطر، امارات و عمان. در واقع، با عنایت به کشورهای این مجموعه می‌توان پی برد که کشورهایی همانند ایران، عربستان و عراق، ویژگی‌هایی از قبیل جمعیت بومی فراوان، مساحت وسیع جغرافیایی، توانمندی‌های نظامی و توانایی دفاع از خود در برابر تهدیدات را دارند در نتیجه، کشورهای مذکور قطب‌های قدرتمندی هستند. این در حالی است که کشورهای با ویژگی‌هایی همانند جمعیت بومی کم، مساحت محدود جغرافیایی، شرایط جغرافیایی نامناسب با مشکلات امنیتی و اقتصادی متعددی روبرو هستند، از جمله تهدید از سوی همسایگان قدرتمند، آسیب‌پذیری اقتصادی و وابستگی زیاد نظامی به قدرت خارجی (قاسمی و صالحی، ۱۳۸۷: ۱۱۸-۱۲۲). در این حالت بازیگران کوچک‌تر به‌سمت اتحاد و ائتلاف حرکت می‌کنند که می‌تواند روندهای امنیتی را تحت تأثیر قرار دهد.

نظم امنیتی منطقه‌ای پس از ۱۱ سپتامبر و انقلاب‌های عربی

روندهای امنیتی پس از انقلاب اسلامی همواره در خاورمیانه نوسان بالایی داشته، به‌صورتی که براساس تحولات جاری در منطقه، منافع بازیگران تغییر و اتحادها نیز تغییر دائم را تجربه می‌کردند تا اینکه حادثه یازده سپتامبر منجر به حضور گسترده آمریکا در منطقه شد. این نظم با

رویداد ۱۱ سپتامبر و حمله امریکا به افغانستان و عراق آغاز شد که یک‌بار دیگر منطقه خاورمیانه را دست‌خوش تحولات امنیتی و نظم جدیدی کرد. تروریسم و مبارزه با آن، مسأله اصلی در زمینه امنیت و نظم بین‌الملل شد و بدین‌سان موج سوم امنیت بین‌الملل بر پایه ریشه‌کنی تروریسم رقم خورد. در حمله تروریستی برج‌های دوقلوی نیویورک، برای نخستین بار یک بازیگر غیردولتی توانسته بود امنیت فیزیکی یک قدرت جهانی را در هم بشکند. این بار هم‌اورد آمریکا یک سازمان تروریستی به نام القاعده بود که با پرخاش‌گری، نظام استوار بر مدرنیته را به چالش کشیده بود. در این فضا فعالیت‌های تروریستی دیگر تنها رنگ محلی نداشت، بلکه ابعادی جهانی یافته بود. با به چالش کشیدن منافع قدرت‌های بزرگ به خصوص آمریکا از سوی تروریسم جهانی، مبارزه با آن بر هر هدف دیگر در زمینه امنیت بین‌الملل برتری یافت. قدرت‌های بزرگ با توجه به خاستگاه القاعده، خاورمیانه را کانون ستیز با تروریسم معرفی کردند. شیوه مبارزه با تروریسم نیز بازدارندگی تهاجمی تعریف شد. اگر در دوران جنگ سرد استراتژی قدرت‌های بزرگ در برابر تروریسم، همکاری با یکدیگر در چارچوب بازدارندگی پدافندی بود، پس از یازده سپتامبر راهبرد ریشه‌کنی تروریسم بر بازدارندگی آفندی و حمله پیش‌دستانه استوار شد (www.white.house.gov.nsc). قدرت‌های بزرگ پس از ۱۱ سپتامبر خاورمیانه را خاستگاه تروریسم معرفی کردند؛ زیرا به باور آن‌ها چارچوب‌های ارزشی متفاوت این منطقه، مشوق شکل‌گیری تروریسم بین‌المللی است. آمریکا که خود را راهبر مبارزه با تروریسم می‌داند، راهبرد خود در ستیز با تروریسم را مهندسی هویتی مردمان خاورمیانه از بیرون قرار داده است و در این راه، کاربرد زور را نیز در صورت لزوم جایز می‌شمرد. این نظم نیز در سایه امنیتی کردن بخش مهم جهان اسلام متمرکز واقع نشد و امکان بومی شدن هیچ‌یک از نظم‌های یادشده وجود ندارد و ما شاهد این هستیم که پس از تحولات اخیر خاورمیانه، امکان شکل‌گیری یک نظم پسااستعماری وجود دارد (قیاسوندی، ابراهیمی و سلطانی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

با شروع سال ۲۰۱۱، خاورمیانه شاهد تحولات اساسی و بروز تغییرات جدی بوده است. در این حوزه جغرافیایی، دولت‌های محافظه‌کار عرب که عموماً از دولت‌های سنتی و نسبتاً باثبات به حساب می‌آمدند، با قیام‌ها و اعتراضات شدید مردمی روبرو شدند که این قیام‌ها در برخی از این کشورها به نتیجه رسید. کنش‌گران ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی هر کدام به‌نحوی از این تحولات

متأثر شده و تلاش دارند با اتخاذ سیاست‌ها و انجام اقدامات خاصی، بر روند کلی این تحولات تأثیر گذاشته و آن‌ها را به جهتی سوق دهند که تأمین‌کننده خواسته‌ها و منافع آن‌ها باشد (مارتین، ۱۳۸۹: ۱۳-۱۴).

با سقوط مبارک و بن‌علی، رؤسای جمهور مصر و تونس در سال ۲۰۱۱ میلادی و هم‌چنین کشته‌شدن سرهنگ قذافی در سال ۲۰۱۲ میلادی، ظاهراً دور تازه‌ای از تاریخ در این کشورها آغاز شده است. این رهبران که هنگام رسیدن به قدرت خود را در عرصه‌ای تازه از حرکت اجتماعی تصور می‌کردند، به تدریج به سمت‌وسویی کشیده می‌شدند که می‌توان آن‌را دوره مخالفت با هر نوع تازگی و نوگرایی دانست. هم‌چنان که هانتینگتون اشاره می‌کند، جنبش‌های انقلابی موفق و پیروز، شامل دو فرایند تخریبی و تأسیسی هستند. از این دیدگاه مرحله بنیادی و اصلی هر انقلاب، آفرینش نهادمندی سامان سیاسی نوین است و انقلاب پیروزمند، نیازمند ایجاد نظم سیاسی نوین یا دولتی نوین است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۳۸۸). به نظر می‌رسد تغییر و تحولات کشورهای عربی در سال ۲۰۱۱، پاسخی اجتماعی از سوی جریان‌های خارج از قدرت به معضل و مشکل قدیمی، تاریخی، توسعه‌نیافتگی و بحران‌های پیرامونی آن است. با توجه به ویژگی‌های ساختاری جوامع عربی درگیر انقلاب، آینده این انقلاب‌ها، قیام‌های مردمی و ارزیابی نقش عوامل مؤثر بر تکوین دولت‌های جدید، تأثیر مؤلفه‌های تعیین‌کننده‌ای مانند ماهیت دولت اقتدارگرا و تأثیر آن بر انتقال سیاسی، میزان نهادمندی سیاسی و اجتماعی گروه‌های سنتی و نوگرا، نوع بازیگری سنت‌های فکری و جریان‌های سیاسی بررسی می‌شود. تجربه جنبش‌ها و اعتراضات انقلابی در کشورهای مختلف، بیانگر این مسئله است که ارتباط عمیقی بین ماهیت و ساختار دولت - جامعه، انقلاب‌ها و دولت‌های جدید برآمده از جنبش‌های انقلابی وجود دارد. جنبش‌های انقلابی عربی نشان می‌دهد که نوع نظام سیاسی، مستقیماً ماهیت تغییرات سیاسی را در جوامع انقلابی عربی، متفاوت و متمایز کرده است؛ یعنی براساس میزان نهادمندی سیاسی این رژیم‌ها، سه‌گونه دولت در جوامع دست‌خوش انقلاب و سه نوع دگرگونی سیاسی ایجاد شده است:

۱. تحول تمام‌عیار انقلابی و خشونت‌بار و واکنش ملی انقلابیون برای براندازی رژیم نظامی

سرکوبگر؛

۲. تحولات ساختاری در نظام سیاسی و براندازی آن و

۳. اصلاحات ساختاری (جوان‌پور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۸۶).

بر این اساس شاید در ابتدا روندهای امنیتی خاورمیانه و انقلاب‌های عربی، جریان‌ات سیاسی را به اوضاع داخلی معطوف کرد؛ اما حضور ایران در عراق و سوریه، زمینه را برای دور جدید از موضع‌گیری‌ها علیه ایران آغاز کرد. از دید کشورهای عربی به‌خصوص عربستان سعودی، جهان عرب باید حوزه نفوذ عربستان تلقی گردد بنابراین، حضور ایران در این کشورها برای مبارزه با داعش را نوعی مداخله در امور دیگر کشورها تفسیر کردند. بر این اساس نشست‌های متعدد منطقه‌ای و بین‌المللی، بار دیگر پس از انقلاب اسلامی به بازتعریف تهدید ایران پرداخت بنابراین، موج دوم بازآفرینی تهدید ظهور یافت که بازیگران مخالف با سیاست‌های ایران، تلاش کردند تا با حذف ایران در تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای، این کشور را به انزوا کشانده و سیاست‌هایی تعریف کنند که قدرت منطقه‌ای ایران را به‌خصوص در کشورهای بحران‌زده، محدود کند.

قبض و بسط روندهای امنیتی با توجه به تحولات خاورمیانه

قبض و بسط‌های دائمی و پویایی‌های سیاسی در خاورمیانه، منجر به شکل‌گیری هویت‌های متفاوت و نه مشترک شده است که در نتیجه، روندهای امنیتی متفاوتی را ایجاد کرده است. در اتحادیه‌های ایجادشده در غرب، اولین عاملی که به این اتحادها شکل و قوام می‌بخشد، هویت دسته‌جمعی است که دولت‌های غرب برای خود تعریف کرده‌اند؛ هویت لیبرال‌دموکراسی که این دولت‌ها را به تعریف مشترکی از خود به‌عنوان دوست و دیگری به‌عنوان غیردوست می‌رساند بنابراین، بایستی در بررسی ماهیت اتحادها در خاورمیانه در درجه اول به این امر پردازیم که آیا در این منطقه می‌توان از شکل‌گیری هویت دسته‌جمعی صحبت کرد یا خیر (رسولی ثانی، ۱۳۹۳: ۱۷۹). حتی اسلام نیز نتوانسته است باعث تحقق هویت دسته‌جمعی در میان کشورهای خاورمیانه شود که همگی به‌جز اسرائیل، اسلامی هستند؛ چراکه آنچه از آن به‌عنوان گفتمان اسلامی یاد می‌شود، معطوف به اسلام سیاسی است که گرایش‌ها و برداشت‌های گوناگونی دارد. نمونه آ را می‌توان در اسلام محافظه‌کار سنتی عربستان، اسلام سیاسی مدنی ترکیه، اسلام سیاسی شیعی و امت‌گرای ایران و اسلام سیاسی بنیادگرای القاعده مشاهده کرد (رسولی ثانی، ۱۳۹۳: ۱۷۹). از سوی دیگر شکل‌گیری هویت دسته‌جمعی در میان کشورهای یک منطقه، در درجه اول نیازمند دولت‌هایی است که پروسه دولت - ملت‌سازی را با موفقیت و به

شیوه همسان و مشابهی طی کرده باشند و خود در دوران گذار نباشند؛ مانند آنچه در غرب رخ داده است. این درحالی است که در خاورمیانه، دولت ملی برخلاف الگوی رایج شکل‌گیری دولت‌های ملی در غرب ایجاد شده است. شکل‌گیری دولت، محصول مداخله خارجی بوده و دولت‌های این منطقه هنوز نتوانسته‌اند میان ارزش‌های سنتی و مدرن پیوند برقرار سازند. این دولت‌ها در عمل میان دولت‌های پیشامدرن و مدرن در نوسان بوده و برخی از آن‌ها به‌سوی مدرن‌شدن گام برمی‌دارند و با مشکلات دوره گذار مواجهند. برخی دیگر نیز در دوره پیشامدرن مانده و ناگزیر به تحمل فشارهای مدرن هستند (هینوش، ۱۳۹۰: ۴۹-۵۰).

کشورهای این منطقه، به‌جای تعریف سرنوشت مشترک و درک متقابل از یکدیگر، اعتماد و اعتمادسازی، که از عوامل مهم شکل‌گیری جامعه امن و هویت دسته‌جمعی محسوب می‌شود، به رقابت و «دگرسازی» از یکدیگر مشغول بوده‌اند. کشورهای این منطقه آن‌قدر درگیر مسأله معمای امنیت شده‌اند که آنان‌را در شرایطی شبیه معمای زندانیان قرار داده است بنابراین، در این منطقه برخلاف اروپا، هنوز هیچ‌گونه هویت منطقه‌ای و مشترکی ایجاد نشده که با نوعی احساس منطقه‌بودگی و اتحادهایی هویت‌محور و منسجم میان کشورها همراه شود.

اتحادهای خاورمیانه را می‌توان با مفهوم امنیت هم‌پارانه مورد استفاده جروی نیز مورد تجزیه و تحلیل کرد؛ امنیتی که نیازمند فعال‌سازی عقلانیت راهبردی بازیگران است؛ عقلانیتی که به‌واسطه آن می‌توان واحدهای سیاسی را از طریق همکاری، مشارکت و ایجاد منافع متقابل در فضای همکاری قرار داد که در اتحادهای منطقه خاورمیانه قابل مشاهده است. زیرساخت این امنیت هم‌پارانه را می‌توان درک متقابل واحدهای سیاسی نسبت به موضوعات امنیتی و استراتژیک دانست. ازسوی دیگر، جروی بر این باور است که امنیت هم‌پارانه در فضای آنارشیک شکل می‌گیرد و در چنین شرایط و فضایی، قدرت‌های بزرگ جایگاه و نقشی مؤثر دارند بنابراین، در اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای خاورمیانه، قدرت‌های فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند (Jervis 1988).

بنابراین اتحادها در خاورمیانه یا براساس موازنه قدرت شکل می‌گیرند یا براساس مقابله با تهدیدات مشترک خارجی یا مقابله با تهدیدات داخلی که همه این‌ها نیز از منظر مؤلفه قدرت و منافع مشترک میان دولت‌ها، قابل تجزیه و تحلیل است؛ منافع مشترکی که معمولاً از نوع منفی بوده

و در قالب هراس از دیگر دولت‌ها خود را نشان می‌دهد. در واقع، بعید است هم‌ذات‌پنداری اجتماعی که در میان دولت‌های لیبرال دموکراسی غرب وجود دارد و آن‌ها را به‌طور ناخودآگاهی به سمت وسوی اتحاد با یکدیگر، به‌رغم حتی وجود تهدیدات خارجی سوق می‌دهد، در میان دولت‌های اقتدارگرا و غیر دموکراتیک خاورمیانه وجود داشته باشد و بتواند به‌عنوان مبنایی برای اتحاد میان آن‌ها ارزیابی و تحلیل شود؛ چراکه هیچ چیز مشترکی در میان این دولت‌ها وجود ندارد که بتواند باعث همدلی متقابل، اعتماد و التفات به یکدیگر شود. هرچه هست، تلاش برای توازن قدرت و دفع تهدیدات است و ادراک مشترک از تهدیدات نیز هیچ‌گونه مبنای هویتی مشترک ندارد بنابراین، این همکاری‌ها که کاملاً براساس منافع عینی و ضرورت‌های استراتژیک میان دولت‌های خاورمیانه شکل گرفته است، بسیار شکننده بوده و به دلیل فقدان یا عدم پایه‌های محکم هویتی، مطابق با دیدگاه همکاری در وضعیت آنارشی خواهد بود (روسلی ثانی، ۱۳۹۳: ۱۹۱).

به‌عبارت‌دیگر، در الگوی موازنه قوای خاورمیانه که اتحاد و ائتلاف‌ها هم در چارچوب آن قابل بررسی است، هیچ کشوری به‌طور دائم دوست یا دشمن دیگری شناخته نمی‌شود و با توجه به تغییر در ادراک از تهدید، برداشت‌ها کاملاً سیال و تغییرپذیرند. این در حالی است که اگر اتحادها و ائتلاف‌ها مبتنی بر هویت باشد، تعریف دوستان و دشمنان نیز تا حدود بسیار زیادی ثبات بیشتری دارد (Snida 1991: 709). با توجه به این تعابیر، سیال‌بودن منافع در خاورمیانه از یک سو و فقدان پیوند هویتی، بدبینی و بی‌اعتمادی تاریخی میان ایران و کشورهای منطقه، به‌نوعی روند واگرایی منطقه‌ای را افزایش داده است و از سوی دیگر، چشم‌انداز آینده براساس تحولات کنونی نیز نشانی از احتمال بهبود شرایط ندارد؛ بر همین اساس روندهای امنیتی نیز علیه ایران خواهد بود مگر اینکه تغییری اساسی در روند سیاست‌های منطقه‌ای ایران و محور عربستان رخ دهد که چنین چیزی بعید به‌نظر می‌رسد بنابراین، جهت‌گیری‌های روندهای امنیتی منطقه‌ای به‌خصوص با روی کارآمدن ترامپ، تلاش برای افزایش فشار بر ایران را نشان می‌دهد که این امر زمینه را برای اتحادسازی ایران نیز دشوار خواهد ساخت. علاوه بر این، خاورمیانه با توجه به تهدیدات به‌سمت ایجاد یک الگوی امنیت مشارکتی حرکت می‌کند که این الگو یک استثنا بزرگ به‌نام ایران دارد؛ چراکه الگوی امنیت مشارکتی نه تنها با ایران تعریف نشده بلکه برای مقابله با ایران تعریف شده است. در زیر به الگوی امنیت مشارکتی بیشتر پرداخته خواهد شد. تحقق نظم امنیتی که در

■ تأثیر شکل‌گیری پیمان‌های امنیتی چندجانبه میان همسایگان در تقابل با ج.ا.ایران

پرتو آن می‌توان امنیت پایدار کشورهای خلیج فارس را محقق ساخت، مبتنی بر الگوی ذیل قابل تحلیل است:

جدول ۱: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟		
برای استقرار امنیت دائم باید از رهگذر اعتمادسازی میان اعضای منطقه خلیج فارس، زمینه خروج قدرت‌های برون‌منطقه‌ای از منطقه فراهم شود.	سیستم امنیتی باید بر صلح مثبت تأکید و توجه داشته باشد.	توجه به اصل موازنه قدرت در منطقه میان سه قدرت ایران، عراق و شورای همکاری خلیج فارس که نتیجه آن راضی‌بودن هر سه طیف قدرت است.
سیستم امنیتی باید با تغییرات سیاسی عمیق در منطقه از جمله حل منازعات و اختلافات ارضی، عدم اطمینان از وضعیت اقتصادی منطقه به دلیل مسأله نفت و فروش آن، اشاعه سلاح‌های هسته‌ای به دنبال ایجاد و گسترش سیستم امنیتی متمایل به غرب و باثبات در خلیج فارس و ... همراه باشد.	سیستم مطلوب امنیتی باید مشکلات منطقه‌ای کنونی را حل و فصل کند و با رویکرد یک‌جانبه‌گرا استمرار نیابد؛ چراکه متغیرهای متعددی در منطقه وجود دارند که تجزیه و تحلیل تحولات منتج از این متغیرها، با هدف رویکرد امنیتی افراطی دست‌یافتنی نیست.	شروع گفت‌وگو میان ایران و شورای همکاری خلیج فارس با رویکرد کارکردی از پایین به بالا، برگزاری مجمعی منطقه‌ای و تقویت تدریجی آن تا تبدیل به رژیم جدید امنیت منطقه‌ای، می‌تواند راه‌گشای مسائل این منطقه باشد.
بزرگ‌ترین چالش بلندمدت برای ثبات دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس، فشارهای داخلی و تهدیدات مرتبط با «امنیت انسانی (human security)» است و نه ایران به‌عنوان تهدیدی برای امنیت دولتی (state security). بر این اساس دولت‌های عرب خلیج فارس نیاز به اجرای اصلاحات داخلی معنادار جهت ایجاد امنیتی مداوم برای شهروندان‌شان و کاهش تقاضا	گفت‌وگو میان اعضای منطقه می‌تواند از فرایند سیاسی و دیپلماتیک شروع شود و در ادامه، مسائل امنیتی را نیز موضوع گفت‌وگو قرارداد. سطحی از ثبات استراتژیک میان ایران و اعضای شورای همکاری خلیج فارس برای آغاز فرایند سیاسی لازم به‌نظر می‌رسد. این ثبات استراتژیک نتیجه اقدامات و سیاست‌های دو طرف در عراق، یمن، سوریه و	در قلب معمای امنیتی منطقه دو دیدگاه متناقض وجود دارد؛ ایران در پی خروج نیروهای آمریکا از منطقه است و بر این اساس آنچه این کشور انجام می‌دهد، حق قانونی‌اش در این منطقه است. دیدگاه دیگر رویکرد کشورهای عربی است که مایلند آمریکا قدرت ایران را کنترل و به اصطلاح موازنه برقرار کند. این کشورها هم‌چنین مایلند حضور

نشریه علمی سیاست‌های دفاعی

جدول ۱: ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟		
<p>آمریکا در این منطقه استمرار داشته باشد. برطرف کردن این بن بست آسان نخواهد بود. نظم جدید می تواند مناسبات بین ایران و کشورهای عربی خلیج فارس را بهبود بخشیده و تعهد نظامی آمریکا به این کشورها را کاهش دهد.</p>	<p>لبنان است؛ به گونه‌ای که هر دو طرف در صحنه عملی تقابل، به موازنه‌ای نسبی دست یابند تا به سوی گفت‌وگوهای سیاسی تمایل نشان دهند.</p>	<p>برای ایدئولوژی‌های افراطی دارند.</p>
<p>برگزاری کنفرانس‌های آکادمیک در خصوص الگوی امنیتی خلیج فارس.</p>	<p>سیستم امنیتی باید در برابر جامعه جهانی و نیروهای بین‌المللی توانمند باشد.</p>	<p>کشورهای منطقه باید نگرانی‌های امنیتی و حوزه نفوذ یکدیگر را در منطقه درک کنند.</p>
<p>دستاوردهای قبلی کشورهای منطقه از جمله تفاهم‌نامه امنیتی میان ایران و عربستان مورد توجه قرار گیرد و عملیاتی شود.</p>	<p>ایجاد یک شبکه غیررسمی از کارشناسان فنی به منظور بررسی چالش‌ها و ارائه راه‌کارهای مؤثر برای معرفی یک دیالوگ امنیت منطقه‌ای، حائز اهمیت است.</p>	<p>برگزاری کنفرانس توسط سازمان‌های غیردولتی که خواهان هم‌گرایی کشورهای حوزه خلیج فارس هستند تا سازمان‌ها و ارگان‌ها را براساس منافع مشترک گردهم آورد.</p>
<p>نهادهای غیردولتی که می‌توانند زمینه گفت‌وگو را فراهم آورند، تشکیل شوند تا زمینه را برای تسری فعالیت‌ها به سطح دولتی فراهم سازند. این نهادها می‌توانند در زمینه‌های فرهنگی و آموزشی از جمله سینما، هنر و پروژه‌های جامعه شهری باشد.</p>	<p>کشورهای برون‌منطقه‌ای از جمله آمریکا نباید در رقابت قومی و ژئوپلیتیکی میان ایران و عربستان سعودی، جانب‌داری را بگیرند و در مقابل باید برای ایجاد تعادلی میان این دو تلاش کنند.</p>	<p>مسئولین امنیتی خلیج فارس باید با اجماعی منطقه‌ای، جنگ را نامشروع بخوانند؛ شبیه «اجتماع امنیتی کثرت‌گرا»ی مورد نظر «کارل دویچ» که در آن، چندین حکومت با دولت‌های حاکم وجود دارند، در روابط میان خود از جنگ استفاده نمی‌کنند و احتمالی نیز برای آن در نظر نمی‌گیرند.</p>
<p>حاجی‌زاده (۱۳۹۹:۱۵۳-۱۱۳) و حاجی‌زاده (۱۳۹۹:۲۵۴-۲۰۹)</p>		

الگوی امنیت مشارکتی با یک استثنا

الگوی امنیت مشارکتی، همواره الگویی است که از سوی بازیگران حوزه خلیج فارس علیه ایران آزمون شده است. صرف نظر از اینکه این الگو تاکنون کارآمد بوده یا نه، نشان‌دهنده جهت‌گیری‌های ضدایرانی کشورهای حوزه خلیج فارس بوده است. هرچند این کشورها در برهه‌های تاریخی کوتاهی با هم به اختلافات روشی برخورد کرده‌اند؛ اما در نهایت تاریخ روابط این کشورها نشان از تمایل نهایی به تعریف سرنوشت مشترک از سوی آن‌ها دارد.

تمرکز بنیانی و مرکزی حاکم بر الگوی امنیت مشارکتی این است که همه کشورهای منطقه می‌توانند امنیت نسبی را از طریق پذیرفتن تعهدات متقابل و پذیرش محدودیت‌ها برای خود تأمین کنند. در این دیدگاه تنها دوستان و متحدان حضور ندارند، بلکه در دیدگاه امنیت مشارکت‌جویانه فرض بر این است که دشمنان، همان محدودیت‌هایی را بر رفتار خود خواهند پذیرفت که دوستان می‌پذیرند و این کار علی‌رغم وجود بی‌اعتمادی متقابل، امری شدنی است. هم‌چنین فرض بر این است که این محدودیت‌های قانونی و داوطلبانه امتیازات متقابل را نیز دربر خواهد داشت. در این الگو تضمین‌های امنیتی نه از طریق سلطه بلکه برعکس از راه غیرقابل قبول کردن گزینه‌هایی که هدف آن‌ها کسب سلطه بر رقیبان است، به وجود می‌آید. به‌طور کلی، در رویکرد امنیت مشارکت‌جویانه، امنیت به‌طور فزاینده‌ای به منزله ملک مشاع تعریف می‌شود که قابل تقسیم و تبدیل نیست. برای پیاده‌سازی الگوی امنیت مشارکتی در خلیج فارس، راه کارهای مقدماتی می‌تواند شامل این موارد باشد گفت‌وگوهای ادواری منظم امنیتی در سطوح عالی و متوسط، اعتمادسازی از طریق توافقاتی در زمینه اطلاع‌دادن رزمایش نظامی، مبادله ناظران، تبادل اطلاعات و در نهایت رسیدن به توافقاتی در زمینه کنترل تسلیحات کشتار جمعی، توافقات دو و چندجانبه در زمینه جلوگیری از بروز حوادث در دریا و در طول مرزهای مشترک، ناوبری در راه‌های آبی و هوایی، تأمین امنیت کشتی‌رانی و همکاری فعالانه در حفظ محیط زیست (عباسپور و خواجه‌ئی، ۱۳۹۴: ۱۴۵).

نظریه امنیت مشترک ممکن است راه مناسبی ارائه کند. این نظریه در اوایل دهه ۱۹۸۰ به‌عنوان راهبردی برای معامله با درگیری‌های شدید سیستماتیک، ایدئولوژیک، مژمن و به‌طور ویژه، جهت حل اختلاف‌های غرب و شرق تهیه شده است. از آنجایی که درگیری‌های منطقه‌ای شباهت قابل توجهی به آن دارد، منطقی است فرض کنیم نظریه امنیت مشترک ممکن است در ارتباط با

این منطقه نیز کاربرد داشته باشد. آن‌چنان که در گزارش کمیسیون پالم در ۱۹۸۲ آمده است، مسأله مهم این است که کشورها متوجه شدند نمی‌توان با زیان‌رساندن به دیگران به امنیت پایدار دست یافت؛ زیرا به دلیل بی‌تکلیفی امنیتی، کشورها اغلب دست به اقداماتی می‌زنند که باعث عدم امنیت سایرین می‌شود و در مقابل آن‌ها را وادار به انجام اقداماتی می‌کنند که هرگونه برتری به دست آمده طرف مقابل را خنثی کند، در نتیجه هر دو طرف احساس عدم امنیت بیشتری کرده و اقدام اولیه در واقع نتیجه معکوس به بار می‌آورد. فرار از این بی‌تکلیفی تنها از طریق انجام اقداماتی است که تهدیدی برای سایرین ایجاد نکند و تنها اقدامات نظامی را دربرگیرد که ماهیت دفاعی داشته باشد.

این قانون کلی کاملاً در منطقه خلیج فارس نیز مصداق دارد و برای کشورهای کوچک‌تر، احتمالاً کوتاه‌بینانه و نامعقول خواهد بود که به طور یک‌جانبه اقدامات امنیتی انجام دهند که علیه منافع عراق یا ایران یا هر دوی آن‌ها باشند؛ زیرا این دو قدرت بزرگ منطقه، پتانسیل و توان دستیابی به برتری نهایی نظامی را دارند و احتمال اینکه آن‌ها در مقابل همسایگان و دیگران احساس خطر کنند، بیش‌تر است (مولر، ۱۳۸۵: ۵۸). البته با توجه به تحولات سال ۲۰۱۱، شاید نتوان عراق را در زمره قدرت‌های منطقه‌ای قرار داد؛ اما سابقه ناهمگونی تاریخی این کشور با بازیگران عرب منطقه، همواره نوعی بی‌اعتمادی منطقه‌ای را نسبت به این کشور ایجاد کرده است بنابراین، از دید بازیگران عرب حاشیه خلیج فارس وجود یک عراق قدرتمند مانند ایران همواره می‌تواند خطرآفرین باشد بنابراین، روندهای امنیتی مشارکتی نیز چندان به عراق به‌عنوان عضوی از امنیت مشارکتی توجه نداشته است.

چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای مسلماً یک نقش ثانویه را در تعریف محیط امنیتی خلیج فارس بازی می‌کند. درحالی‌که شورای همکاری خلیج فارس یک سازمان چندجانبه مهم است؛ اما در قبال مخالفت‌های داخلی چندان کارآمد نبوده و در تهیه یک پایه محکم و استوار برای یک چارچوب امنیت منطقه‌ای جدید، بسیار شکننده است (گریم، ۱۳۸۴: ۳۶). در این میان اما در خصوص روند امنیت مشارکتی یک استثنا به نام ایران وجود دارد که روندهای امنیتی به‌خصوص از سوی بازیگران حوزه خلیج فارس بر آن است تا بدون ایران به مسیر خود ادامه دهد؛ به همین خاطر تا حدود زیادی ایران را از مشارکت در حوزه امنیت جدا کرده‌اند که ریشه این امر در ذهنی بودن امنیت در خلیج

■ تأثیر شکل‌گیری پیمان‌های امنیتی چندجانبه میان همسایگان در تقابل با ج.ا.ایران

فارس بوده است. امنیت در خلیج فارس خصلتی سازه‌انگارانه دارد؛ زیرا شدیداً تحت تأثیر برداشت‌ها، انگاره‌ها، معناها، هنجارها و رویه بازیگران است. براساس رهیافت سازه‌انگارانه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی می‌توانند با روابط نهادینه شکل گیرند و تغییر کنند. آنچه اشخاص می‌خواهند، وابسته به این است که با چه بازیگری تعامل دارند و از فرایند تعامل، چه می‌آموزند. امنیت خلیج فارس بیش از واقعیت در ذهن ساخته یا فرومی‌ریزد. امنیت در خلیج فارس هم مادی و هم اجتماعی است و بر فهم دولت‌ها از منافع‌شان تأثیر می‌گذارد و شکل و ساخت دولت‌ها را تعیین می‌کند (عباس پور و خواجویی، ۱۳۹۴: ۱۴۳). در این حالت معمای امنیت شکل می‌گیرد که روندهای امنیتی را از امنیت مشارکتی جدا می‌کند.

براساس نظریه معمای امنیت فعالیت‌های منطقه‌ای ایران با هر هدفی که باشد، ازسوی بازیگران مختلف به اهداف مختلفی تعبیر می‌شود؛ بدین صورت که کشورهای خاورمیانه با توجه به سابقه رقابت یا خصومتی که با ایران داشته یا دارند، هرگونه فعالیت نظامی یا سیاسی ازسوی ایران را تهدیدی علیه منافع یا بقای خود تلقی می‌کنند. بر این اساس اصل را بر تهدیدآمیزبودن فعالیت‌های دفاعی ایران قرار داده‌اند. در این میان گذشته از کشورهای کوچک منطقه و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، عربستان سعودی خود را در رقابتی سلبی و تنگاتنگ با ایران قرار می‌دهد. آنچه قبل از انقلاب به عنوان نظریه دوستونی مطرح بود و وظیفه امنیت منطقه خاورمیانه برعهده ایران و عربستان قرار داده شده بود، در ابعادی وسیع‌تر پس از انقلاب ادامه یافت، تا جایی که هر دو کشور خود را مهم‌ترین بازیگر در تأمین امنیت در خاورمیانه می‌دانستند. ایران و عربستان به دنبال ایجاد نوعی توازن نفوذ در خاورمیانه بوده‌اند (صالحی و محسنی، ۱۳۹۲: ۶۱).

عربستان سعودی عقیده دارد با گسترش روند توسعه اقتصادی این کشور در سال‌های اخیر، ایجاد یک جنگ دیگر در خلیج فارس می‌تواند منافع این کشور را به شدت به خطر اندازد که این منافع حتی شامل مناسبات این کشور با ایران نیز می‌شود و ازسوی دیگر، یک خاورمیانه ناامن می‌تواند بزرگ‌ترین مانع برای جذب سرمایه‌گذاری باشد؛ چراکه از دید اقتصاددانان، سرمایه ترسو است و به دنبال بهترین مکان و امن‌ترین مکان برای توقف است. یکی از مهم‌ترین چشم‌اندازهای کوتاه‌مدت عربستان، تبدیل این کشور به هژمون اقتصادی در منطقه و سپس تبدیل این کشور به یکی از قدرت‌های اقتصادی جهان است، به همین خاطر همواره با دکتورین بوش مبنی بر احتمال

استفاده از گزینه نظامی علیه ج.ا.ایران به مخالفت برخاسته است. عربستان در حال حاضر به‌عنوان پنجمین تولیدکننده مواد شیمیایی در جهان مطرح است و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۵، این کشور به بزرگ‌ترین تولیدکننده مواد شیمیایی تبدیل شود و سایر کشورهای عربی خلیج فارس نیز به دنبال کسب رتبه برتر در زمینه تولید آلومینیوم هستند به‌همین خاطر، هرگونه تهدیدی از سوی کشورهای خاورمیانه به شدت آن‌ها را نگران کرده است در همین راستا مؤثرترین شیوه را در جلوگیری از هرگونه تهدیدی، مذاکره و دیپلماسی می‌دانند. کشورهای عضو شورای همکاری تنها راه برتری بر ایران و کاهش تأثیر این کشور در خاورمیانه را برتری اقتصادی کشورهای خود می‌دانند (Senze: 2008: 5-6). از دید عربستان و کشورهای عضو شورا، بهترین راه برای مقابله با فعالیت‌های نظامی ایران، استفاده از گزینه تحریم‌های اقتصادی است؛ چراکه ضمن عقب‌نگه‌داشتن اقتصادی ایران در منطقه، شرایط را برای امکان مانور بیشتر این کشورها فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، سایر کشورهای منطقه در صورت تحریم ایران، امکان پیدا می‌کنند که با جذب سرمایه بیشتر، کسری فروش نفت را که در صورت تحریم نفت ایران به‌وجود آمده جبران کنند؛ موضوعی که این کشورها بارها به آن اشاره کرده‌اند.

طی دو دهه اخیر به‌نوعی توازن نامتقارن نظامی از سوی کشورهای منطقه علیه ایران صورت گرفته است؛ به‌صورتی که از دهه ۱۹۹۰ به بعد کشورهای منطقه تلاش کردند تا قدرت هوایی خود را افزایش دهند. به‌عنوان مثال امارات متحده عربی همواره خود را به‌عنوان یکی از دشمنان ژئوپلیتیکی ایران مطرح کرده است؛ کشوری که معتقد است مالکیت جزایر سه‌گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را دارد، درحالی‌که ایران آن را اشغال کرده است؛ موضوعی که در بسیاری از جلسات اعضای شورای همکاری بررسی شده است. از دید محققان در واقع منازعات منطقه‌ای زمانی صورت می‌گیرد که یک قدرت منطقه‌ای به‌صورت عینی و علنی به مخالفت در جهت افزایش قدرت خود پردازد. در این صورت است که سایر کشورها از طرق مختلف مانند روش‌های دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی، کنترل تسلیحات و بازدارندگی استفاده می‌کنند (Miller, 2005: 236). البته وضعیت جغرافیایی و نحوه قرارگرفتن کشورها در کنار یکدیگر و هم‌چنین اختلافات مرزی یا جغرافیایی میان کشورهای عضو یک مجموعه نیز می‌تواند در ایجاد معمای امنیت در کشورهای منطقه مؤثر باشد (Kelly, 2007: 198).

کشورهای عربی خاورمیانه به خصوص اعضای شورای همکاری خلیج فارس، بارها به این امر اشاره کرده‌اند که ایران و عراق کشورهایی بلندپرواز هستند که در هر شرایطی این توانایی را دارند تا امنیت منطقه را به خطر اندازند؛ چراکه هر یک از کشورهای مذکور درصدد افزایش قدرت نظامی خود هستند (Deutsch, 1997: 1)، به همین خاطر می‌توانند تهدیداتی را برای موجودیت نظامی سایر کشورهای منطقه ایجاد کنند. البته نباید از این نکته نیز غافل بود که کشورهای مذکور در جنگ عراق علیه ایران از عراق حمایت کردند؛ حتی کشور کویت که مورد حمله عراق واقع شد، از جمله کشورهایی بود که بیشترین کمک مالی و جزایر خود را نیز در جریان جنگ در اختیار عراق قرارداد. عربستان سعودی به‌عنوان قدرتمندترین کشور عضو شورای همکاری که از دیرباز به‌عنوان رقیب ایران در منطقه بوده، معتقد است با حمله آمریکا به افغانستان و عراق بازنده اصلی این جنگ‌ها بوده است؛ چراکه با ازدست‌دادن دو پایگاه خود در کنار ایران، نفوذ سیاسی ایران در این دو کشور افزایش یافته است که در نهایت منجر به افزایش قدرت ایران در منطقه خواهد شد. این کشور هم‌چنین عقیده دارد که با قدرتمند شدن ایران به همین میزان دخالت این کشور در عراق هم بیشتر خواهد شد و با ترویج شیعه‌گرایی در عراق، امکان به‌خطر افتادن موقعیت عربستان وجود دارد. از دید عربستان ایران درصدد ایجاد یک هژمونی منطقه‌ای است (Gasirowski, 2007: 125) و برای دستیابی به این هژمونی منطقه‌ای، یکی از بهترین راه‌هایی که می‌تواند با صرف کمترین هزینه به هدف خود برسد استفاده از شیعیان کشورهای منطقه به‌عنوان اهرم فشاری به نفع خود است. علاوه بر این کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از گسترش سلاح‌های متعارف ایران و انجام مانورهای نظامی مکرر همواره احساس نگرانی کرده‌اند به‌صورتی که آن‌ها معتقدند ایران از طریق برقراری ارتباط با شیعیان کشورهای عضو شورا درصدد تضعیف این کشورها از درون و سپس وارد کردن ضربه به این کشورهاست (Mattair, 2007: 133). بر این اساس روندهای امنیتی کشورهای مخالف ایران در حوزه منطقه‌ای را به مخالفان بین‌المللی ایران پیوند زده است تا از طریق گسترش پیوندها، هزینه مخالفت ایران با سیاست‌ها را افزایش دهند؛ به‌خصوص اینکه ایالات متحده به‌عنوان قدرتمندترین بازیگر فرامنطقه‌ای همواره در تلاش بوده است تا الگوی امنیتی مشارکتی را در میان کشورهای حوزه

خلیج فارس علیه ایران ایجاد کند که این امر را می‌توان در سخنان دولت ترامپ درخصوص پیوند کشورهای حاشیه خلیج فارس با یکدیگر و برجسته‌سازی تهدیدات منطقه‌ای ایران مشاهده کرد.

روندهای امنیتی و بازیگران فرامنطقه‌ای

هرچند پیش از این به موضوع ایالات متحده به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر غیرهم‌سو با ایران اشاره شد؛ اما در حوزه بازیگران فرامنطقه‌ای، بار دیگر به نقش این کشور در کنار اروپا در زمینه روندسازی علیه ایران توجه خواهد شد. مجموعه روندها و تحولات بعد از جنگ جهانی دوم، موجب تضعیف تدریجی قدرت انگلستان در خلیج فارس شد. انگلستان پس از جنگ جهانی دوم به‌علت ضعف شدید قدرت نظامی، وارد فاز بازسازی و سرمایه‌گذاری برای تجدید توان خود شد، درحالی که آمریکا به‌عنوان قدرتی که کمترین آسیب را از جنگ دیده بود، توانست نقشی قدرتمندانه در عرصه بین‌الملل و به‌تبع آن در خلیج فارس ایفا کند. ایالات متحده به‌تدریج به‌عنوان قدرتی نوظهور به خلیج فارس راه یافت و پس از مدتی از دهه ۱۹۷۰ جایگزین انگلستان شد (واعظی، ۱۳۸۹: ۱۹).

در دهه ۱۹۷۰، کشورهای خلیج فارس روابط و تعاملات خود را با آمریکا در قالب دکترین دوستونی نیکسون مدیریت کردند. سیاست دوستونی با اتکا بر دو قدرت و متحد منطقه‌ای آمریکا یعنی ایران و عربستان سعودی به‌منظور ایجاد توازن امنیتی در خلیج فارس شکل گرفت. این در شرایطی بود که اتحاد جماهیر شوروی در عراق، یمن جنوبی، ظفار و شاخ آفریقا، نفوذ قابل توجهی داشت. در این چارچوب، تأمین امنیت منطقه به نقش آفرینی ایران و عربستان سعودی موکول شد (واعظی، ۱۳۸۵: ۲۴). هدف این دکترین بیشتر ایجاد بازدارندگی در مقابل تهدید کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی بود. در دوره جنگ سرد، خلیج فارس از مناطق اصلی رقابت آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود و هر یک از دو ابرقدرت، سعی داشتند تا نفوذ خود را از طریق جذب بازیگران منطقه‌ای در خلیج فارس افزایش دهند. ایران در دوران قبل از انقلاب و کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس، در شمار متحدان آمریکا قرار داشتند و رژیم بعثی عراق، روابط بسیار نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی برقرار کرده بود؛ اما وقوع انقلاب اسلامی در ایران موجب شد یک قدرت عمده منطقه‌ای از سلطه آمریکا خارج، از نفوذش در خلیج فارس کاسته و تعامل بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای در این منطقه در دهه ۱۹۸۰ پیچیده‌تر

شود. در واقع، وقوع انقلاب اسلامی در ایران، باعث ظهور بازیگر منطقه‌ای چالش‌گر در برابر هژمونی و تسلط آمریکا در منطقه شد.

در دهه ۱۹۸۰، حمایت مشترک آمریکا و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از عراق در جنگ مقابل ایران، در ابعاد مختلف سیاسی، نظامی و اقتصادی، نشانگر تلاش‌های گسترده، برای مقابله با این چالش بود. همکاری و سیاست مشترک آمریکا و کشورهای جنوب خلیج فارس در راستای منافع و اهداف مشترک آن‌ها برای تضعیف قدرت ایران و عراق از طریق تداوم جنگ بین دو کشور قرار داشت. این همکاری در اواخر جنگ و در بحبوحه نبرد نفت‌کش‌ها معطوف به مقابله مستقیم با ایران شد (Ahrari, 1992: 151). فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد از یک سو و حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ از سوی دیگر و پیامدهای بعدی بازپس‌گیری کویت و تحریم‌های بین‌المللی اعمال‌شده بر عراق، موجب شد این کشور به‌عنوان یک بازیگر قدرتمند، عملاً نقش منطقه‌ای خود را از دست بدهد. این دو تحول مهم، باعث شد که حضور و برتری ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس در مقایسه با سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای، افزایش یابد و این شروعی برای تلاش آمریکا در راستای هژمونی بر منطقه بود. فروپاشی شوروی باعث تلاش رهبران آمریکا برای طراحی نظام تک‌قطبی در عرصه بین‌المللی در قالب پارادایم‌هایی مانند نظم نوین جهانی شد که بالتبع در خلیج فارس نیز به‌صورت حضور آمریکا به‌عنوان تنها قدرت فرامنطقه‌ای دخیل در مسائل منطقه جلوه‌گر شد (Freedman, 1991: 195-209).

در سوی دیگر اشغال کویت از سوی عراق به تشکیل ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا برای جنگ با ارتش صدام و بیرون‌راندن آن از خاک کویت منجر شد. آمریکا از این زمان به‌دلیل استلزامات طرح نظام تک‌قطبی در عرصه جهانی و اهمیت منطقه خلیج فارس در این طرح، سعی کرد با حضور نظامی بیشتر، موقعیت خود را تثبیت کند و حمله عراق به کویت، توجیه و بهانه لازم برای آمریکا را فراهم کرد. در دهه ۱۹۹۰ آمریکا سیاست مهار دوگانه را برای مقابله با ایران و عراق به‌عنوان بازیگران مخالف تسلط آمریکا در پیش گرفت. سیاست‌های تجاوزکارانه صدام و قطع‌نامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد بعد از اشغال کویت، شرایط جدیدی را در منطقه به‌وجود آورد تا به این بهانه، حضور نظامی آمریکا گسترش یابد. ایالات متحده برای اجرای استراتژی خود مبنی بر حضور نظامی در منطقه، نیازمند استقرار نیرو، امکانات و تجهیزات نظامی

خود در خشکی بود. برخلاف دوره پیش از جنگ خلیج فارس که حضور نظامی امریکا به دلیل حساسیت‌های فرهنگی و سیاسی برخی از کشورهای منطقه خلیج فارس محدود و نامشهود بود، در این دوره این حضور، علنی‌تر، مشهودتر و گسترده‌تر و درعین حال بحث‌برانگیزتر است (سامی، ۱۳۸۱: ۵۳).

بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، حضور مستقیم نظامی آمریکا در خلیج فارس افزایش یافت و این کشور مرحله جدیدی را برای تثبیت هژمونی خود در خلیج فارس آغاز کرد. آمریکا سعی کرد خلیج فارس و خاورمیانه را به حوزه نفوذ انحصاری خود تبدیل کند و از حضور جدی سایر قدرت‌های بزرگ رقیب در منطقه جلوگیری کند و در این راستا، ایران و عراق را در زمره محور شرارت قرار داد، برای تغییر رژیم در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله نظامی و تلاش کرد ایران را منزوی کند و در این راستا، امریکا کوشید تا همکاری و مشارکت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را به دست آورد. اشغال عراق، تقویت ترتیبات نظامی دوجانبه با کشورهای عربی خلیج فارس و انزوای کامل ایران، سه بعد اساسی سیاست سیطره امریکا در منطقه خلیج فارس بعد از یازده سپتامبر محسوب می‌شود. رویکرد امریکا براساس ترکیب منعطفی از بازدارندگی، دیپلماسی مبتنی بر اجبار، برتری نظامی جهانی و استفاده پیش‌گیرانه یا پیش‌دستانه از نیروی نظامی به همراه اشاعه ارزش‌های دموکراتیک آمریکایی بوده است (Kraig, 2006: 86-87).

با تمام این تفاسیر راهبرد آمریکا در دهه فرارو، حضور مستمر نیروهای نظامی این کشور در خلیج فارس، تقویت و توسعه پایگاه‌های نظامی خود در کشورهای پیرامون خلیج فارس و انعقاد و تجدید پیمان‌های دفاعی با این کشورهاست. حضور مستقیم آمریکا در خلیج فارس به مفهوم حمایت و پشتیبانی همه‌جانبه از سیاست‌های خود و هم‌پیمانانش علیه تغییر و تحولاتی است که احتمال بروز آن‌را می‌دهد. در شرایط کنونی نقش آمریکا در منطقه خلیج فارس با توجه به مصرف روبه‌افزایش نفت در بیست سال آینده در اقتصاد این کشور و وابستگی اروپا به نفت، که به میزان ۷۰٪ در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید، جدی و کاملاً انحصاری خواهد بود. در مجموع اهمیت خلیج فارس برای آمریکا از جهت زیر اهمیت و اعتبار بین‌المللی دارد:

۱. منطقه خلیج فارس بزرگ‌ترین ذخایر نفت را دارد؛
۲. خلیج فارس به لحاظ استراتژیک، دنباله اقیانوس هند است؛

۳. خلیج فارس با درگیری‌های اعراب و اسرائیل پیوند خورده است؛
۴. احساس خطر از ناحیه اسلام سیاسی در کشورهای منطقه و روند روزافزون آن؛
۵. وابستگی چرخ صنعت غرب به امنیت ترانزیت نفتی در این منطقه؛
۶. ممانعت از کنترل و سلطه سیاسی و نظامی هر قدرت متخاصم با آمریکا؛
۷. حفظ ثبات و استقلال کشورهای منطقه خلیج فارس؛
۸. محدود کردن تهدیدهای بنیادگرایان اسلامی؛
۹. حفظ روابط دوستانه با کشورهای میانه‌روی عرب و
۱۰. جلوگیری از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه (زارعی، ۱۳۹۱: ۲۴۵).

اقدامات آمریکا به‌ویژه در سال‌های اخیر در دور کردن سایر بازیگران خارجی از خلیج فارس امری طبیعی است و تشابه زیادی به سیاست انگلستان در قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی دارد؛ هم‌چنان‌که آمریکا به راهبرد خروج اروپا، عدم نزدیکی چین و دورنگه‌داشتن روسیه از این منطقه ادامه می‌دهد، در خلیج فارس و مناطق پیرامونی آن برای حضور نظامی اهمیت بیشتری قائل می‌شود. از مجموع اظهارنظرهای فوق‌الذکر چنین نتیجه می‌گیریم که اهداف عمده آمریکا در خلیج فارس، اقتصادی، استراتژیکی و درنهایت سیاسی است (زارعی، زینی‌وند و محمدی، ۱۳۹۱: ۱۳۷).

ازسوی دیگر با بررسی تحولات نظامی سیاسی دهه ۹۰ می‌توان دریافت که سیاست اروپا در خلیج فارس، شکل نوینی از سیاست‌های استعماری در قرن گذشته است که با توجه به تحولات جدید جهانی، ابعاد تازه‌ای به‌خود گرفته است. اروپا به این اصل مهم سیاسی نظامی واقف است که در صورتی می‌تواند امپراتوری گذشته خود را در جهان احیا کند که بتواند در قالب یک قدرت برتر در جهان امروزی، نقش مستقلی را برعهده گیرد. بدون شک از نظر اروپا یکی از مهم‌ترین مناطق ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی بی‌بدیل جهان، خلیج فارس است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۹۹).

هرچند آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر فرمانطقه‌ای قلمداد می‌شود؛ اما اروپا نیز همواره نقش برجسته‌ای در شکل‌گیری روندهای امنیت منطقه‌ای داشته است. البته جنگ جهانی دوم را می‌توان تا حدود زیادی نقطه عطف کاهش قدرت بین‌المللی اروپا دانست که پس از آن، ایالات متحده را به‌عنوان نیروی برخاسته بعد از جنگ به‌عنوان قدرت برتر بین‌المللی پذیرفت.

اروپا در ابتدای هزاره سوم میلادی با مسائل و مشکلات گوناگون سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی مواجه است بنابراین، نوع روابط و مناسبات کشورهای اروپایی با منطقه خلیج فارس با توجه به تجربه‌های تاریخی، عوامل ساختاری و ماهیت منافع، متفاوت و ناهمسان است. در میان قدرت‌های نظامی - سیاسی گذشته حاکم بر خلیج فارس (پرتغال، اسپانیا و هلند)، انگلستان به دلیل سلطه طولانی، تأثیرگذاری و نقش آفرینی مؤثر در منطقه به مدت سه قرن در ابعاد نظامی، سیاسی و اقتصادی قابل توجه است. دو انگیزه نظامی - امنیتی و جلب منافع اقتصادی در منطقه خلیج فارس که ارتباط مستقیمی با نفت و مستعمرات سابق در آسیا دارد، سبب شده است تا این کشور هم‌چنان نقش فعالی در سیاست‌های داخلی این منطقه داشته باشد. کودتاهای آرام و بی‌صدا در کشورهای حوزه خلیج فارس از عمان تا قطر و امارات، مبین سیاست‌بازی‌های لندن در خلیج فارس است (Rollo, 2008: 13).

فرانسه به دلایل گوناگون از جمله رقابت و نقش آفرینی و هوش مندی تاریخی انگلستان در مناطق مستعمراتی سابق خود، نتوانسته است حضور و نفوذ قابل ملاحظه‌ای در خلیج فارس بیابد؛ آن‌گونه که در شمال آفریقا و در شرق مدیترانه (سوریه و لبنان) تأثیرگذار است. این کشور در سال‌های اخیر تلاش گسترده‌ای برای گسترش نفوذ و حضور نظامی، اقتصادی و سیاسی در خلیج فارس کرده است. آلمان از دهه هفتاد تاکنون نگاه نسبتاً ثابتی را به خلیج فارس معطوف داشته و آن، همانا توجه به نفت منطقه و بازار فروش پررونق کالاهای تولیدی این کشور بوده و کمتر به دنبال نفوذ سیاسی و تا حدودی نظامی بوده است. مسأله اساسی و اصلی اروپا در خصوص خلیج فارس در سال‌های آتی نیاز روبه‌افزایش نفت و گاز این کشورها و هم‌چنین مبادلات بازرگانی این منطقه مربوط است. در این سال‌ها این کشورها دیپلماسی هماهنگی را در پیش گرفته که بیشتر متکی بر دیپلماسی اقتصادی، امنیت نظامی و فروش اسلحه است. اروپا از دهه نود به بعد تمایلی به ادامه با آمریکا در منطقه خلیج فارس نداشته و حاضر نبوده است بدون قید «اجماع استراتژیک» و شرط پیروی خود را از تعهدات نظامی آمریکا دنبال و تعقیب کند. به همین دلیل اروپا پس از جنگ سرد و در آخرین سال‌های قرن بیستم فعالیت نظامی و امنیتی خود را در خلیج فارس به نحو گسترده‌ای به‌طور معجزا دنبال کرد. با این حال آینده همکاری‌ها بین اروپا و کشورهای منطقه خلیج فارس به ساختار قدرت در سطح نظام بین‌الملل و نقش آفرینی

قدرت‌ها در سطح منطقه خلیج فارس بستگی دارد. می‌توان گفت رویکرد اقتصادی اتحادیه اروپا به منطقه خلیج فارس، حضور ژئوپلیتیکی آن‌ها را کم‌رنگ کرده و ازسوی دیگر، نوع نگاه آنان نسبت به مسائل امنیتی سبب بی‌توجهی به اصلاحات سیاسی در این منطقه شده است. دلایل عمده اروپا برای همکاری با آمریکا در منطقه عبارت است از:

۱. نیاز اروپا به نفت خلیج فارس؛
۲. تهدیدهای عمده امنیتی برای منابع انرژی در خلیج فارس که می‌تواند منافع کوتاه و بلندمدت آن‌ها را به چالش بکشد؛
۳. حضور آمریکا در منطقه که داعیه هژمونی جهانی دارد و بخش عمده وظیفه تأمین امنیت در منطقه را متعلق به خود می‌داند و
۴. وجود مخالفت‌های عمده دولت‌مردان آمریکا در مورد نقش اروپا در تأمین امنیت خلیج فارس و خاورمیانه که سبب می‌شود اروپا نقش گسترده‌تری در این چارچوب ایفا کند (زارعی، ۱۳۹۱: ۵۴).

به‌صورت کلی مقایسه حضور ایالات متحده در منطقه و اروپا می‌تواند به این نتیجه کلی منتهی شود که حضور قدرت‌های اروپایی در منطقه پس از جنگ جهانی دوم، با کاهش محسوسی روبرو شده است که هزینه‌های بالای تنش‌های منطقه‌ای تا حدود زیادی آن‌ها را متقاعد کرده که از دور، نظاره‌گر تحولات خاورمیانه و شناخت و سرمایه‌گذاری بر جریان‌های موردنظر باشند. علاوه بر این دیدگاه اروپا به خاورمیانه عمدتاً اقتصادی بوده، این در حالی است که ایالات متحده دیدگاهی سیاسی‌تر به این مسأله دارد. گذشته از این تحولات بریتانیا در خاورمیانه به‌خصوص پس از سال ۲۰۱۵ نشان می‌دهد که تمایل این کشور به حضور فعال در خاورمیانه هم‌چنان وجود دارد؛ اما مقدمات و محدودرات درونی این کشور، آن‌ها را برآن داشته تا حضور مستقیمی در تحولات منطقه نداشته باشند. بر این اساس در شرایط کنونی به‌نظر می‌رسد با توجه به اختلافات و شکاف‌هایی که میان سیاست‌های ترامپ در منطقه با سیاست‌های اروپا وجود دارد، ج.ا.ایران می‌تواند سرمایه‌گذاری بیشتری بر اروپا داشته باشد تا در حالت حداقلی، جریان امنیتی علیه ایران را در تردید قرار دهد.

نتیجه‌گیری

به صورت کلی شاید موضوع بررسی روندهای امنیتی علیه جمهوری اسلامی به قدمت تاریخ شکل‌گیری بازیگران منطقه‌ای در نتیجه قرارداد سایکس - پیکو و پس از آن باشد؛ اما وقوع انقلاب اسلامی را می‌توان مهم‌ترین تحولی دانست که جریان‌ات منطقه‌ای را به سمت محدود کردن ایران سوق داد. از دید بسیاری از بازیگران محافظه‌کار منطقه‌ای، جمهوری اسلامی بازیگری ناهمسو هم از نظر سیاست‌های منطقه‌ای و هم از نظر هویتی است که می‌تواند حوزه نفوذ بازیگرانی مانند عربستان سعودی را در منطقه با خطر مواجه سازد. در کنار این دیدگاه تحولات جهان عرب در سال ۲۰۱۱ نیز این دیدگاه را تقویت کرد که سیاست ایران در مقابل بازیگران عرب منطقه‌ای، ایجاد چندپارگی میان آن‌ها و تسلط بر مراکز حساس دمشق - بغداد و صنعا بوده است. در کنار این مسأله می‌تواند همکاری با برخی نیروهای شبه‌نظام را نیز یادآوری کرد. مجموع این شرایط، روندهای امنیتی منطقه‌ای را به سمت شکل‌گیری الگوهای امنیتی مشارکتی علیه ایران سوق داد. در نهایت ایران هم از سوی بازیگران منطقه‌ای و هم از سوی بازیگران فرامنطقه‌ای مانند آمریکا، با محدودیت در حوزه اقتصادی و سیاست خارجی روبرو شد، در نتیجه آنچه واضح به نظر می‌رسد به خصوص پس از سال ۲۰۱۱ آن بود که روندهای امنیتی منطقه‌ای حداقل در آینده نزدیک، سمت‌وسوی ایران‌ستیزی خواهد داشت. بر این اساس بازیگران منطقه‌ای در تلاش هستند تا به نوعی با ایجاد شبکه گسترده‌ای از بازیگران مخالف ایران، هزینه‌های اعمال سیاست خود در قبال تهران را کاهش داده و از توان مقابله به مثل ایران بکاهند. در این راستا می‌تواند به چند روند امنیتی اشاره کرد:

۱. روندهای امنیتی در خاورمیانه بسته به تغییر دائمی منافع سیاسی بازیگران، جهت‌گیری‌های متفاوتی را تجربه کرده است و به همین خاطر نمی‌توان به صورت قاطع روندهای امنیتی را پیش‌بینی کرد.
۲. در عین بی‌نظمی‌های امنیتی در منطقه، روندهای امنیتی به خصوص پس از سال‌های ۱۹۷۹ و ۲۰۱۱، جهت‌گیری شدیدی را علیه ایران و سیاست خارجی‌اش در منطقه اتخاذ کرده است.
۳. با توجه به روی کار آمدن ترامپ در ایالات متحده و قدرت‌گیری محمدبن سلمان در

■ تأثیر شکل‌گیری پیمان‌های امنیتی چندجانبه میان همسایگان در تقابل با ج.ا.ایران

عربستان، به‌نظر می‌رسد دامنه تنش‌های امنیتی منطقه‌ای در حالت حداقلی پایدار باقی بماند؛ مگر اینکه هر یک از دو قطب قدرت منطقه‌ای، تغییر رویه‌ای در سیاست‌های خود اعمال کند که با توجه به ماهیت هر دو سیستم بعید به‌نظر می‌رسد.

۴. در نهایت اینکه ایالات متحده، موضوع امنیت و اقتصاد و منافع اقتصادی خود را با خاورمیانه پیوند داده است بنابراین، تا زمانی که ایران منافع امنیتی و مادی آمریکا یا متحدان این کشور را در خاورمیانه تهدید می‌کند، نمی‌تواند شاهد تغییر جهت‌گیری امنیتی بود و ایران هم‌چنان در کانون تهدیدات امنیتی آمریکا قرار خواهد داشت.

فهرست منابع

- امامی، محمدعلی (۱۳۸۵)، عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- جاودانی مقدم، مهدی (۱۳۸۶)، «بررسی تحلیلی - تطبیقی ائتلاف‌سازی آمریکا پس از جنگ سرد»، فصل‌نامه مجلس و راهبرد، شماره ۵۷.
- جوان‌پور، عزیز؛ بنی‌هاشمی، میرقاسم (۱۳۹۰)، جنبش‌های انقلابی عربی: چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، سال ۱۴، شماره ۲.
- حاجی‌زاده، سیروس (۱۳۹۹)، رهیافت ارتقای جایگاه جمهوری اسلامی ایران در ترتیبات امنیتی منطقه، فصل‌نامه سیاست دفاعی، سال ۲۹، زمستان، شماره ۱۱۳.
- حاجی‌زاده، سیروس (۱۳۹۹)، الگوی دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران در راستای امنیت‌زایی و عمق‌بخشی انقلاب اسلامی، فصل‌نامه آفاق امنیت، پاییز.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۹)، خلیج فارس و اهمیت استراتژیک تنگه هرمز، تهران: سمت.
- رسولی‌ثانی، الهام (۱۳۹۳)، ماهیت اتحادها در خاورمیانه؛ قدرت یا هویت، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، شماره سوم.
- زارعی، بهادر؛ زینی‌وند، علی؛ محمدی، کیمیا (۱۳۹۱)، جایگاه خلیج فارس در رقابت قدرت‌های بزرگ، فصل‌نامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا، شماره دوازدهم.
- زارعی، بهادر (۱۳۹۱)، اطلس نظامی - راهبردی خلیج فارس، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- سامی، حجاز (۱۳۸۱)، آمریکا در خلیج فارس: چالش‌ها و چشم‌انداز، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: انتشارات ابراز معاصر تهران.
- صالحی، علیرضا؛ محسنی، سجاد (۱۳۹۲)، دستاوردهای نظامی ایران و معمای امنیت در خاورمیانه (با تأکید بر اعضای شورای همکاری خلیج فارس)، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال بیست و هفتم.
- عباس‌پور باغابری، عباس؛ خواجویی راوری، محمدحسن (۱۳۹۴)، بررسی امکان‌سنجی ایجاد هم‌گرایی امنیتی در حوزه ژئوپلیتیک خلیج فارس از منظر رئالیسم ساختاری، مجله سیاست دفاعی، سال بیست و سوم، شماره ۹۱.
- قیاسوندی، فاطمه؛ ابراهیمی، نبی‌الله؛ سلطانی‌نژاد، احمد (۱۳۹۳)، انقلاب‌های عربی و شکل‌گیری نظم‌های جدید امنیتی در خاورمیانه، پژوهش سیاست نظری، سال شانزدهم.
- گریک، مایکل (۱۳۸۴)، ارزیابی چارچوب‌های امنیتی جایگزین برای خلیج فارس، ترجمه علی پورقلی، مطالعات دفاعی و امنیتی، شماره ۴۲.
- مارتین، جی. لی. نور (۱۳۸۹)، چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدیر نصری، تهران: دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).
- موسوی، سیدحسین (۱۳۸۶)، الگوی امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس، تجربه‌ها و موانع، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهارم.

■ تأثیر شکل‌گیری پیمان‌های امنیتی چندجانبه میان همسایگان در تقابل با ج.ا.ایران

واعظی، محمود (۱۳۸۵)، ترتیبات امنیتی خلیج فارس، فصل‌نامه راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۴۰.
واعظی، محمود (۱۳۸۹)، نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا، فصل‌نامه روابط خارجی، سال دوم، شماره ششم.
وكاله الانبا القطريه، و نائق مجلس التعاون الخليجي، مؤسسه الخلیج للنشر و الطباعة، قطر ۱۹۸۱.
هالستی، کی. جی (۱۳۸۰)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، چاپ سوم.
هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران، علم.

- Ahrari, M. E. 1992. "GCC and the Security Dimension in the Persian Gulf", in Amirahmadi, Hooshang and Nader Entessar (eds.), *Reconstruction and Regional Diplomacy in the Persian Gulf*, New York: Routledge.
- Bruce R. Kuniholm, *Origins of Cold War in The Near East*, Princeton: Princeton University, 1980, p.
- Charles G. McDonald, *US Policy and Gulf Security in the Gulf Security into the 1980*, Edited by Robert. G. Barius, California: Hoover Instiution Press, 1984,
- Deutsch, Robert S (1997), *Symposium- the Challenge in the Gulf: Building a Bridge from Containment to Stability*, Middle East Policy, Vol.7, and No.2.
- Freedman, Lawrence. 1991. "The Gulf War and the New World Order", *Survival*,
- Gasiorowski, Mark (2007), *The New Aggressiveness in Iran's Foreign Policy*, Middle East Policy, Vol. 14, No. 2.
- Kelly, Robert E (2007), *Security Theory in the "New Regionalism"*, *International Studies Review*, Published by Blackwell Publishing.
- Mattair, Thomas R (2007), *Mutual Threat Perception in the Arab/ Persian Gulf: GCC Perception*, Middle East Policy, Vol. 14, No.2.
- Miller, Benjamin (2005), *When and How Regions Become Peaceful: Potential Theoretical Pathways to Peace*, Published by Blackwell Publishing.
- Rollo, Jim. 2008. "Prospects for and EU – Gulf Cooperation Council Free Trade Area", Chatham house, April.
- Seznec, Jean Francois (2008), *War with Iran: Regional Reactions and Requirements*, Middle East Policy, Vol.15, No.3.
- Snida, D (1991) "Relative Gains and the Pattern of International Cooperation" *American Political Science Review*, No 85, 701-726. Vol. 3. No. 3. May/ June.

